أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السّلام به عنوان در تتمّه و در ذیل مطالب گذشته می‌فرمایند وَ اذا فَوَضَ العبد تَدبیرَ نفسه علی مدبره هانَ عَلَیهِ مَصائِبُ الدُنیا اگر بنده امور خود را از ناحیه خدا بداند مصائب دنیا بر او آسان خواهد شد.

 در مجالس گذشته صحبت بر این بود كه نظام عالم، نظام تعلّقات و نظام ارتباطات است. هر شخصی كه در این دنیا پا به عرصه وجود می‌گذارد همراه با این مطلب تعلّقاتی برای او بوجود می‌آید.

 در وهله اول تعلّق به خود در عالم طفولیت و بعد همین كه كم كم پا به رشد می‌گذارد، تعلّق به اطرافیان و به جوانب می‌آید. در وقتی كه بدنیا می‌آید هیچ تعلّقی ندارد و خیلی تعلّق، تعلّق بسیط و صافی است؛ بدور از زنگارها و بدور از هوی‌ها. بچه وقتی كه بدنیا می‌آید فقط وجود خود را عرضه می‌كند، چیز دیگری همراه با خود به این دنیا نمی‌آورد و كم كم به تنها كسی كه تعلّق پیدا می‌كند مادر اوست چون مادر او رفع حوائج او را می‌كند به كس دیگری تعلّق ندارد. افكار او و آراء او و نظرات او تماماً افكار و نظرات بی‌تعلّقی و توحیدی است، ارتباطاتی كه دارد این ارتباطات همه توحیدی است.

 هیچوقت دیده‌اید بچه های كوچك بر اساس روابط اجتماعی و معیارهای اجتماعی با همدیگر عُلقه برقرار كنند؟ مثلا چون این بچه، ثروت زیادی در خانواده اوست به این خاطر با او ارتباط برقرار كند! بازی كه می‌خواهد بكند بیاید سراغ این یا چون این بچه هوش و استعداد بیشتری دارد بچه های دیگر بر این اساس با او روابط برقرار كنند! یا این بچه چون لباس زیباتر و قشنگتری پوشیده اطفال دیگر بر این اساس با او ارتباط و روابط و دوستی و محبت برقرار كنند! هیچ اینها نیست، هیچ این مسئله وجود ندارد. فقط و فقط ارتباط بر اساس خود وجود اوست، بر اساس خود حیات و خود زیست اوست، بر اساس خود خلقت اوست بر این اساس است. كم كم كه این طفل بزرگ می‌شود به واسطه تربیت و فرهنگ خارج از خود به یك ارزشهایی در ذهن خود و در نفس خود تعلّق پیدا می‌كند.

 فرهنگ خارج از خود، نگاه می‌كند می‌بیند اهل منزل با یك معیارهایی ارتباط با افراد پیدا می‌كند آنها را فرا می‌گیرد می‌بیند روابط بر اساس یك مسائل اعتباری است آنها را به عنوان یك ارزش حقیقی تلقی می‌كند و ملاك قرار می‌دهد. رسول خدا صلّی ال له علیه وآله و سلّم فرمودند انّی احِبُّ مِنَ الصِّبیانِ ارْبَع چهار چیز را من از اطفال دوست دارم، چهارخصلت اول اینكه انهّم الباكون، گریه می‌كنند این گریه حالت ترحم است و دوم اینكه یعَمّرُون ثمّ یخَرِّبُونْ دیدید منزل می‌سازند؟ جایی را می‌سازند با گل و خاك و از این چیزها و همینكه ساختند تمام شد یك مرتبه با لگد می‌زنند همه را خراب می‌كنند یعمرون ثمّ یخَرِّبُونْ و یكی هم علی التراب یجتمعون و با خاك بازی خیلی می‌كنند. چون خاك هیچ نوع جنبه تعلّقی در او نیست، از نقطه نظر اشیاء جاذبه و جالبه خاك هیچ جهتی را ندارد و بهتر است انسان در هنگام نماز بر خاك سجده كند یعنی افضل موارد سجده خاك است. اول خاك است و بعد سنگ است و بعد به ترتیب، چوب و ... در آن حدی كه انسان مجاز است غیر از ملبوسات و غیر از مأكولات و غیر از معدنیات انسان سجده كند. حتی بزرگان در زمانهای سابق در سجاده‌های خودشان به جای مُهر خاك قرار می‌دادند و یك مقدار خاك قرار می‌دادند و سجده بر خاك می‌كردند و همینطور مستحب است انسان بینی خود را هم روی خاك بگذارد و حتی تربت سیدالشّهداء را هم در زمانهای سابق به كیفیت فعلی نمی‌بردنند. یك مقدار از خاك خود آن زمین را به عنوان سجده‌گاه در درون یك كیسه‌ای قرار می‌دادند و افراد آن را باز می‌كردند در سجاده خودشان و بر همان سجده می‌كردند و این تاثیرش بیشتر است و توصیه می‌كردند در بعضی از موارد و در بعضی اربعینیات كه به این كیفیت عمل كنند.

 این خاك جنبه بی تعینی دارد، حالا دیگر آمده‌اند مهر درست كردند و آن را می‌سایند و نرم می‌كنند و ... بعضی كه می‌خواهند مهر بردارند می‌گردند صاف‌ترش را پیدا كنند كه با مزاج سازگارتر باشد! و دیگر نقوشی روی آنها حك می‌كنند، اینها هیچكدام صحیح نیست. گر چه خب اسماء، اسماء متبركه است ولی روی مهر نباید اسم پیغمبر و امیرالمؤمنین و اینها را قرار داد. در هنگام نماز توجه مصّلی باید فقط به خدا باشد و بس. روی مهر نوشتن صحیح نیست حالا چه اسم رسول خدا یا امیرالمؤمنین یا سیدالشّهداء. مصلّی در هنگامی‌كه چشمش به مهر می‌افتد نباید به نقش نظر كند و نقش در چشم او و در دیدگان او ظاهر بشود. خاك باید ببیند. منتهی از باب تبرك تربت سیدالشّهداء مزیت دیگری دارد و مرحوم آقا حتی وقتی كه ما مهرهایی در منزل داشتیم و این مهرها مال مشهد بود و نوشته بود فرض كنید تربت امام رضا علیه‌ السّلام ایشان می‌فرمودند به ما كه همه آنها را گل كنید و بریزید در باغچه، آن تربتی كه مستحب است و به آن دستور است فقط تربت سیدالشّهداء است. یعنی اگر شما از خود مدینه كه این خاك مدینه خاك جدّ سیدالشّهداء است دیگر، و رسول خدا بر سیدالشّهداء افضل است دیگر، او پدر همه ائمه است و ولایت ائمه از ناحیه رسول خدا اخذ می‌شود و آنها هر چه دارند از رسول خدا دارند، حتی خاك مدینه را شما سجده‌گاه خودتان قرار بدهید هیچ مستحب نیست، اصلًا مستحب نیست، آنچه كه هست فقط تربت سیدالشّهداء است كه حساب و كتاب دیگری دارد و این خواست خداست و خدا اینطور قرار داده است. حالا آن حضرت چه كرده و چه تاثیری در عالم وجود بوجود آورده و چه تحولی از خود قرار داده آنها را دیگر ما نمی‌دانیم، همینقدر می‌دانیم كه راه ما برای رسیدن به خدا از طریق سیدالشّهداء علیه السّلام است.

 حالا دیگر بلند می‌شوند می‌آیند این مهرها را یك جور دیگرش می‌كنند، نمی‌دانم درستش می‌كنند، پلاستیك می‌گذارند و ... یك جا دیدم در مشهد بود؟ كجا بود؟ نوشته بود مهری كه نمی‌دانم شك را از بین می‌برد! رفتیم در مغازه گفتیم آقا این چیست؟ مهری كه شك را از بین می‌برد؟ گفت یك دستگاه دارد هر وقت كسی سجده كند شماره می‌اندازد، گفتم بسیار خوب، بسیار خوب پس یك چیزی هم درست كنید برای اینكه یك وقت تسبیحات را هم آدم كم و زیاد نگوید و عرض كنم یك شماره كنتور هم برای سبحان ال له فرض كنید درست كنید و یك تصحیح الحمداللَه و ... تمام اینها همه باطل است و تمام اینها دور شدن از خداست. انسان نماز را با شك بخواند چه اشكالی دارد؟ برای شك در اسلام حكم آمده است.

 شك بین ١ و ٢ باطل است. شك بین ٢ و ٣ باطل است. شك بین ٣ و ٤ بنا را بر اكثر انسان می‌گذارد نماز را می‌خواند و یك ركعت هم بعد می‌خواند حكم این آمده.

 كنتور گذاشتن و شماره انداختن و اینها در دستوراتی است كه آمده اضافه شده این دیدگاه، دیدگاه ظاهر به عبادات است، توجه می‌فرمایید؟ دیدگاه ظاهر است و دیدگاه توجه به ركعات و اینها است، دیدگاهی كه رسول خدا آورده الصَّلاةُ قُرْبانُ كُلِّ تَقی دیدگاهی است كه انسان وقتی مشغول نماز می‌شود اصلًا نداند چند ركعت خوانده، اصلًا متوجه نشود كه دو ركعت بوده یا سه ركعت بوده بله از آنجایی كه به طور عادی و بطور متعارف انسان متوجه می‌شود كه بالاخره یك ركعت خوانده آمدند این را مبنا قرار دادند و بعد بر اساس این مسئله احكامی را وضع كرده‌اند احكام شك را وضع كردند و انسان بر طبق آن احكام عمل می‌كند و نمازش هم صحیح است.

 این نماز نمازی است كه مؤثر است، این نماز نمازی است كه تأثیر دارد بقیه مسائل همه اینها اضافات است و همه اینها خلاف است، اینها از مسائل من درآوردی است كه یك عده عوام به خیال خودشان برای راحت كردن كار مردم آمدند اینها را وسیله برای كسب و كار دنیا قرار داده اند و تبلیغاتش را هم می‌كنند، مهر باید صاف باشد، صاف باشد گر چه اشكال ندارد انسان بر همان نقوش نماز بخواند. بعضی‌ها خب اشكال می‌كنند ولی خب اشكالی ندارد و نماز هم صحیح است، ولی صحبت در این است همین كه شما می‌خواهید سر به مهر بگذارید آیا چشمتان به این نقوش می‌افتد یا نمی‌افتد؟ خاطره ای از این نقوش در ذهن می‌آید یا نمی‌آید؟ همین غلط است، این صحیح نیست. انسان غیر از خاك چیزی را نباید ببیند.

 علی التراب یجتمعون بچه ها با خاك بازی می‌كنند. مطلب چهارمی كه رسول خدا می‌فرماید اینست كه یختصمون من غیر حقد بدون اینكه حقد و كینه ای در دل داشته باشند با هم دعوا می‌كنند یعنی دعوا سر هیچی، دعواهایی كه مردم در دنیا می‌كنند بر اساس كینه، حقد، مطالب از پیش ساخته و پرداخته بر این اساس است. این می‌گوید صبر كن تو برای من این كار را كردی حالا من به قدرت برسم پدرت را درمی‌آورم، آن به این می‌گوید حالا صبر كن تو این كار را كردی صبر كن من دستم به تو برسد فلان كار را انجام می‌دهم. تمام مسائل عالم دنیا و عالم دنائت و رذالت بر اساس مسائل نفسانی و گیرهای نفسانی است كه انجام می‌گیرد. اما بچه ها اینجور نیستند، بچه ها اینجوری نیستند.

 این توپ را زده به آن طرف این با او دعوا می‌كند چرا توپ را آن طرف زدی بعد حالا كه توپ را ... با هم حقد و كینه ای ندارند این می‌گوید چرا این طرف آمدی با همدیگر دعوا می‌كنند دو دقیقه بعد با هم آشتی می‌كنند یعنی حساب حساب نفس نیست تا آنها را گیر بیاندازد و گرفتار كند و تا شخص به مقصود نرسد دست از آن گیر نفسانی بر ندارد و تا عقده دل را خالی نكند دائماً در فكر باشد.

 این می‌شود مبنای توحیدی رسول خدا هم كه برای توحید آمده است. پس ما باید به این نقطه برگردیم ما این نقطه را داشتیم و آمدیم خودمان را گرفتار كردیم. ما این مرتبه را داشتیم و در یك همچنین موقعیتی همه ما بودیم همه ما بودیم. به قول مولانا می‌گوید

چون كه بی رنگی اسیر رنگ شد \*\*\* موسیی با موسیی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی كان برداشتی‌ \*\*\* موس \*\*\* ی و فرعون دارند آشت \*\*\* ی‌

 این رنگ رنگ تعلّقات است، رنگ منیت‌هاست و رنگ مسائلی است خارج از دائره توحید و دائره وحدت. وقتی كه انسان‌ سنش می‌آید بالا این تعلّقات هم كم كم زیاد می‌شود و در هر سنی مطابق با همان سن این تعلّقات شكل همان موقعیت را پیدا می‌كند، شكل همان وضعیت را پیدا می‌كند. در سن ده سالگی یك نوع تعلّقاتی دارد به دفتر و مداد و قلم و توپ و وسایل بازی ولعب و اینها دارد. در پانزده سالگی یك نوع تعلّق دارد، در دوران نوجوانی تعلّقات او تغییر پیدا می‌كند و به هر مقدار كه انسان پا به سن كهولت بگذارد تعلّقات او قوی‌تر و شدیدتر و محكمتر و از بین نرفتنی‌ترخواهد شد تا به سن كهولت كه می‌رسد تعلّقات او دیگر تعلّقات شهوانی در راستای مسائل دیگر است نه در راستای غرائز جوانی، تعلّقات ریاسات و حكومت كردن‌ها و از آن خود قرار دادنها است كه آنها دیگر از بین نمی‌رود و خدا باید به داد برسد تا اینكه آنها را بتواند از این نفسی كه اینها در وجود او مهر شده است و محكم شده و سفت شده و آنها را بخواهد بیرون بیاورد. حاضر است فرزند خود را فدا كند اما از حكومت دست بر ندارد.

 مگر هارون نمی‌گفت به مأمون كه برای ریاست من هیچ مانعی را نمی‌دانم، اگر تو فرزندم بخواهی در مقابل من بایستی به راحتی تو را كنار می‌گذارم، توی فرزند، یعنی از فرزند می‌گذرد چه برسد از مردم، چه برسد از سایر مسائل. هر چیزی كه بتواند در مقابل اقتدار او بایستد می‌آید از بین می‌برد. سیدالشّهداء كه فرزند رسول خدا را آمدند و كنار گذاشتند و از او گذشتند برای چه؟ برای اینكه مخالف با اسلام قیام كرده است! التفات می‌فرمایید یعنی شریرترین فرد زمان به نام یزید می‌آید از بهترین فرد زمان رد می‌شود و او را كنار می‌گذارد و از بین می‌برد و به این شكل درمی‌آورد در نقاب دفاع از اسلام و در نقاب مخالفت با خلیفه مسلمین. عمر می‌آید و برای بقاء حكومت خود بهترین فرد روی زمین دختر سول خدا را كنار می‌گذارد و از بین می‌برد و له می‌كند و تكه تكه می‌كند برای مخالفت با بیعت با خلیفه مسلمین چون با خلیفه مسلمین دختر رسول خدا می‌خواهد مخالفت كند ما باید او را كنار بگذاریم! یعنی وقتی كه مسئله تعلّقات جلو می‌آید هیچ چیزی دیگر حالیش نمی‌شود. وقتی پای نفس جلو می‌آید دیگر معیاری برای خود نمی‌بیند.

 فتوا می‌دهند از قاضی گرفته، شریح قاضی فتوا به حلیت قتل سیدالشّهداء می‌دهد تا سایر افراد و فرماندهان و سربازان و ملت كه با یك كیلو، دو كیلو گندم و چند درهم و بعضی از تهدیدات و بعضی از تشویقات اینها برای از بین بردن بهترین افراد می‌آیند و اقدام می‌كنند. می‌بینید تعلّقات چقدر این مسئله مهمی‌است؟ چقدر این مسئله تعلّقات مسئله خطرناك و هلاك كننده و از بین برنده و نابود كننده سعادت انسان است؟ تمام شد دیگر، تمام شد، كسی كه به این مرتبه برسد دیگر تمام دربهای سعادت و خوشبختی را به روی خود می‌بندد مسئله تعلّقات این كار را برای انسان انجام می‌دهد و نعوذ بال له و نعوذ بال له كه انسان به این مسئله گرفتار بشود. نعوذ بال له.

 این كه مرحوم آقا رضوان ال له علیه اینقدر تكیه داشتند بر اینكه شخصی كه می‌خواهد تصدّی كند یك موقعیتی را باید تهذیب نفس كرده باشد و از نفس گذشته باشد ... مگر گذشتن از نفس به حمام رفتن و به مسائل عادی پرداختن است؟ گذشت از نفس یك مسئله ای است كه فقط خدا باید دست انسان را بگیرد و چه كسی می‌تواند ادعا كند كه از نفس گذشته؟ چه كسی می‌تواند ادعا كند؟ چه كسی می‌تواند؟

 یك فردی بود می‌گفت برای دیدن یك شخصی رفتم و از طرف مرحوم آقا حامل یك پیغامی بودم، حامل یك پیغامی بودم كه باید بر اساس مبانی شرع، بر اساس مبانی شرع فردی كه در یك همچنین موقعیتی قرار می‌گیرد فرض كنید كه یك همچنین مسئله ای را قبلًا طی كرده باشد، یك مطلبی را گذرانده باشد، آن شخص می‌گفت وقتی كه من رفتم و این مطلب را مطرح كردم آنچنان این شخص برافروخته شد و رنگ صورت او قرمز شد و به حالت تحكم و به حالتی گفت نخیر! این مطلب صحیح نیست! چون وضعیت به این نحو است این مطلب در اینجا هیچ جایی ندارد! دیدید؟ مطلب چه بود؟ آقا جان چرا ناراحت می‌شوی بگویید، نه به نظر ما مسئله به این شكل است، دیگر قرمز شدن و برافروخته شدن و با این كیفیت جواب دادن یعنی چه؟ همین دلیلش است، به همین دلیل، و تمام شد، به همین دلیل وقتی كه انسان مسئله ای بخواهد را برای خدا انجام بدهد و نیت نیت او باشد كه دیگر ناراحت شدن ندارد و دیگر پرخاش كردن ندارد.

 همین جا خدا می‌آید انسان را محك می‌زند، همین جا و انسان زیرك باید در همین جا بیاید و توقف كند. اگر شخص بنده در یك همچنین موقعیتی نبودم و یك همچنین مطلبی در مجلسی مطرح می‌شد آیا باز پرخاش می‌كردم؟ یا گوش می‌دادم می‌گفتم ممكن است این طور باشد یا ممكن است نه فلان مطلب به این كیفیت اكتفاء می‌كند نیاز به تهیه و تهیأ برای فلان قضیه هم نیست. خیلی راحت، ببینید در هر جا خدا برای انسان جا قرار داده، خدا برای انسان ملاك قرار داده، خدا برای انسان مایز قرار داده و اگر این فرد در یك همچنین وضعیتی این گونه عكس العمل نشان می‌داد چقدر برایش خوب بود و چقدر صحیح بود و چقدر برای نفسش مفید بود و چه گذشتی در اینجا انجام می‌داد و چه آمادگی برای مطلب بعد برای او پیدا می‌شد حالا تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

 در همه مطالب كیفیت و وضعیت به این منوال است، در همه مسائل وضعیت به این منوال است. در همه جریانات قضیه به‌ این منوال است و انسان باید این ملاك را در طول زندگی ... ما یك مراقبه ای می‌شنویم، خب مراقبه همین است دیگر آقا جان! پس چی؟ ولی ما اینها را كنار می‌گذاریم.

 آمدند به بنده گفتند، به شخص بنده، یك شخصی آمد گفت آقا فلان كس در یكی از شهرستانها دارد بر علیه شما كتاب می‌نویسد او گفته من تا به حال گشته‌ام و پنجاه مورد از مواردی كه فلان شخص دروغ گفته، خلاف كرده و بر خلاف آنچه كه گفته عمل كرده، جمع آوری كردم دارم می‌نویسم، گفتم یك صد مورد هم من می‌گویم اضافه كنید چیزهایی كه او نمی‌داند. بیا اینها را هم بگیر! اینها را هم بخوان و بنویس و اضافه كن. خب حالا اگر من می‌آمدم فرضا می‌گفتم شما برو پیدا كن، برو بگو بیاید ببینم، دفترچه را پیدا كن، بیا ببینیم چه نوشته و خلاصه ما هم از این طرف جمع بشویم و لشگر را بسیج كنیم و بسیج كنیم بر این طرف و بر آن طرف و ... چی می‌شد؟

بگیر و ببند و امانش مده‌ \*\*\* بدست من پهلوانش مده‌

 این از آن طرف لشكر طوس و عرض كنم افراسیاب و اسفندیار راه بیاندازیم، برای چه؟ كشك، خیال، تصورات، گفتم صد مورد اینها نیست آقا جان بیخود ننویس، موارد را من می‌آیم به تو می‌گویم. چون كه خودم می‌دانم‌ بَلِ الْإِنْسانُ عَلى‌ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ القیامة، ١٤ بعد این رفته بود به آن گفته بود و قضیه اصلًا رفته بود پی كارش، اصلا خراب شده بود تا حالا هم كه ندیدیم، انشاءال له بعد به دستمان برسد، اصلاح كنیم خودمان را. حتی اگر این قضیه هم بخواهد انجام بشود خب انسان نگاه می‌كند مطلب واقعیت دارد یا نه، به او نباید كار داشته باشد، به این باید توجه كند كه اگر انسان خطایی انجام داده است درست كند خودش را، اصلاح كند خودش را.

 این مكتب مكتبی است كه راه به انسان یاد می‌دهد الان این مطالبی كه شما دارید مشاهده می‌كنید این قضایایی كه دارید می‌بینید، این مطالبی كه دارید می‌بینید كه منتشر می‌شود، این از او می‌گوید او از این می‌گوید، این از او می‌گوید ... اینها واقعاً همین رفقا همین دوستان كه در اینجا هستند، اینها واقعا بر چه اساسی دور می‌زند؟ واقعاً اینها بر چه اساسی دور می‌زند؟ بر چه معیاری دور می‌زند؟ برچه معیاری دور می‌زند؟ آیا اینها همه برای خداست؟ آیا آن كسی كه دارد این مقاله را می‌نویسد و دست به قلم می‌برد خدا در نظرش است؟ واقعاً خدا در نظرش است؟ آیا همان موقع كه مقاله را می‌نویسد اگر كسی به او بگوید تو كه داری این را می‌نویسی او هم دارد از تو این مطالب را می‌نویسد باز هم می‌نویسد؟ می‌گوید خب بیا با هم معامله كنیم! تو ننویس ما هم نمی‌نویسیم!

 مردم همین هستند، این بنای بر حركت مردم است، این‌ بنای بر بقاء این دنیا است، این دنیا بقایش بر همین است، این تعلّقات این تعلّقات خانمان برانداز واقعاً خانمان برانداز حالا ما به سایر مسائل كار نداریم، این چیزهایی كه قطعاً اینها در مسیر اهلاك انسان است و در مسیر از بین بردن همه استعدادها و آمادگی و امكانات است. آخر آن كسی كه دارد این نحوه زندگی می‌كند دیگر نماز می‌تواند بخواند؟ دیگر حالی برایش هست كه بتواند فكر كند؟ تمام ذكرش به این است كه بیاید كه چطوری خورده ها را بگیرد و در پرونده ها جمع كند تا اینكه یك روزی به درد بخورد، تمام فكرش بر این است كه اطلاعات را از موارد مختلف بگیرید و بایگانی كند ... و این را هم خدمتتان عرض كنم بدترین افراد در روز قیامت بر طبق روایت و سخت ترین عذابها در روز قیامت نصیب آن كسانی است كه از كار مردم بخواهند سر دربیاورند، از اسرار مردم بخواهند سر دربیاورند از آنچه را كه هر شخص برای خودش دارد، بالاخره انسان جایز الخطاست، خطا می‌كند، اشتباه می‌كند. بخواهند بروند سر دربیاورند این طرف بروند آن طرف بروند چكار بكنند پرونده درست كنند برای مردم برای موقعیت مردم بخواهند مسئله درست كنند. بدترین عذابها را خداوند قسم یاد كرده است من به این افراد می‌دهم، خدا قسم یاد كرده كه من نصیب این گونه افراد خواهم كرد.

 خیال نكنید با توجیهات و این طرف و آن طرف مسائل یك قدری حل می‌شود، نخیر آقا، این مسائل حل نمی‌شود. انسان باید خودش را اصلاح كند این از یك طرف خب بالاخره برای انسان تعلّقاتی بوجود می‌آورد حالا یا تعلّقات تعلّقات شیطانی است همان طوری كه عرض شد یا تعلّقات تعلّقات غیر شیطانی. فرض كنید محبتی كه خداوند برای انسان نسبت به فرزند قرار داده این شیطانی نیست. این محبت محبت رحمانی است. محبتی كه مادر نسبت به فرزند قرار داده این محبت شیطانی نیست محبتی و تعلّقی كه انسان نسبت به رفیق دارد نسبت به صدیقش دارد، اینها همه تعلّقات تعلّقات شیطانی نیست بالاخره تعلّق است بالاخره یك قسم تعلّقی است و یك قسم ارتباطی است و یا فرض بكنید كه ابتلائات و مصائبی كه هست این از یك طرف كه در این قضیه قابل تشكیك نیست.

 از طرف دیگر ما قطعاً می‌دانیم كه عالم تكوین و عالم خلق مملو ازحوادث و قضایا و مسائلی است كه گاهاً برای انسان گوارا و گاها ناگوار است نسبت به این مسئله هم شكی نداریم و برای همه هم هست برای همه مرض است برای همه صحت است، برای همه ضیق است، برای همه یسر است، اینهایی چیزهایی است كه برای همه وجود دارد و مهم در این دنیا گذشت است، نه توقف و نه تأمل، انسان باید از این دنیا بگذرد و بتواند امكانات خود را در این دنیا كه عبارت است از عمر و عبارت است از سایر آن امكاناتی كه خداوند برای او قرار داده برای آن طرف قرار بدهد و از این امكانات بتواند برای آن طرف، خود را اصلاح كند. نسبت به این مطلب هم شك نداریم.

 حال كه اینطور است آنچه را كه برای انسان ممكن است موجب تامل و توقف بشود حوادث ناگواری است كه برای انسان پیش می‌آید و فكر انسان را به خود مشغول می‌كند مثل امراض، نابسامانی ها، گرفتاریها، قطع علائق، فوتها، از بین رفتن موقعیت ها، از دست دادن شئونات اجتماعی و ... اینها همه مطالبی است كه برای انسان پیدا می‌شود افرادی كه یكی از مناصب اجتماعی خودشان را از دست می‌دهند، دچار ناراحتی روانی می‌شوند فكری می‌شوند كه موقعیت خودش را از دست داده، افرادی كه یك كسبی را، یك كاری را از دست می‌دهند می‌نشینند عزا می‌گیرند خیال می‌كنند دیگر دنیا به آخر رسیده خب حالا فردا دو روز دیگر به سر كار می‌رود.

 یك روز من برای دیدن یكی از ارحام به منزلشان رفتم در منزلشان بسیاری از آقایان هم بودند و از جمله بعضی از افرادی كه خودشان، از افراد معروف به بیان و تبیین مسایل اخلاقی و مسایل اجتماعی برای افراد بودند از افراد معروف هم بودند. در آن منزل ما نشسته بودیم یكی از آن افراد خیلی ناراحت بود، خیلی ناراحت، با او صحبت می‌كردند آقایان و این شخص معروفی بود با او صحبت می‌كردند اصلًا حال جواب دادن نداشت به او می‌خندیدند خنده بر لبانش نمی‌آمد، یكی گفت كه آقا چه شده؟ آقا كشتی‌ات غرق شده كه اینطور هستی؟ اول چیزی نگفت ولی بعد گفت كه خیلی فكر مرا گرفته، ذهن مرا گرفته این قضیه همین فردا، ذهن مرا گرفته، فرزند من كه در فلان وزارتخانه مشغول كار بود الان وزیر عوض شده وزیر دیگری آمده من نگرانی ام این است كه ایشان كارش را از دست بدهد اگر این كارش را از دست بدهد چه كار كنیم؟ واقعاً یك خرده به این آقا نگاه كنید ... یعنی این فردی كه سالها دارد برای افراد برای مردم از توكل و از تفویض و امثال ذالك .... شما نگاه كنید ببینید چقدر باید ما دور باشیم از مسائل و قضایا كه به این نحوه نگاه كنیم. بعد من گفتم آقاجان اگر از دست بده شغلش را كه توی خیابان كه نمی‌خوابد بالاخره می‌آید در منزل خودش شما چرا ...؟

 گفت نه آقا كسی كه توی این مملكت شغل نداشته باشد دیگر زندگی نمی‌تواند بكند گفتم آقا من خرجی‌اش را می‌دهم تا وقتی كه شغل جدید پیدا كند، شما نگران این نباش! شوخی كردم با او خیلی سالها قبل، تقریباً شاید حدود هفده، هجده سال پیش بود این قضیه، التفات می‌كنید؟ یعنی این‌قدر انسان در قبال حوادث و در قبال قضایا باید سست باشد و ضعیف باشد كه به اینگونه بخواهد نسبت به مطالب‌ نظر بیاندازد؟ اینها مال چیست؟ اینها مال این است كه مطالب در وجود ما قرار نگرفته در وجود بعضی‌ها ... اصلًا روانی می‌شوند بعضی ها، اصلًا به سرشان می‌زند، یك شغل را از دست می‌دهند به سرشان می‌زند. بابا نمردی كه تو، از دست دادی، فردا بهترش را پیدا می‌كنی. خداوند كه كافل امور است، خداوند كه خودش امور را تكفّل می‌كند. برای نرسیدن به یك مطلبی خیال می‌كنند كه دیگر مسئله تمام است، دو روز كه از یك قضیه دیر می‌شود، دو روز كه یك ازدواج دیر می‌شود خیال می‌كنند خدا دیگر با آنها قهر كرده، ملائكه دیگر فرض كنید سرناسازگاری قرار داده‌اند، دو روز كه یك جریان قطع می‌شود دیگر همه عالم و آدم را می‌خواهند وسیله و شفیع قرار بدهند برای اینكه مسئله صورت صحیح متعارف را به خود بگیرد، اینها همه برای چیست؟ اینها برای همین تعلّقات است. اگر ما بدانیم كه مسئله براساس یك حساب و كتابی است، براساس یك مبنایی است خب اینطور كه نمی‌كنیم. بسیاری از بزرگان اینها به همین قضایا و مسائل مبتلا بودند، به همین مطالب مبتلا بودند گاهی از اوقات، نه گاهی از اوقات، همیشه آنچه را كه برای انسان در این دنیا مقدر شده است در راستای صلاح اوست.

 انسان باید با تفكر بیشتری به این مطالب نگاه كند، نمی‌تواند مطالب را بسنجد و به این راحتی قضاوت كند گرفتاریهایی كه برای افراد پیدا می‌شود این گرفتاریها گُتره نیست و همینطور سرخود برای آنها نوشته نشده. آقا دعا كنید كه فرض كنید كه ما در دانشگاه قبول بشویم! دعا كنید كه فرض بكنید كه سر كار برویم! دعا كنید كه من باب مثال فلان مورد كه مورد توجه ماست صورت عمل بپوشد! دعا كنید كه در فلان معامله ای كه می‌خواهد انجام بشود این معامله نصیب ما بشود و دیگران این را نبرند، دعا كنید كه ... تمام اینها همه شرك است و تمام اینها همه ... انسان یك وظیفه ای دارد از كجا رفتن به دانشگاه برای شما به صلاح باشد؟ از كجا انجام این معامله برای شما به صلاح باشد؟ از كجا ازدواج و پیوستن در این نقطه برای شما به صلاح باشد؟ اگر این ازدواج انجام بگیرد شاید دین شما و سعادت شما تحت الشّعاع قرار بگیرد چطور كه شده، بارها اتفاق افتاده، بارها اتفاق افتاده كه ازدواجی بر اساس پیروی از مبانی اسلام و مبانی شرع نبوده است موجب هلاكت و به جهنّم رفتن افراد شده است، به جهنّم رفتن افراد شده است، بنده خودم در زمان مرحوم آقا شاهد بودم به واسطه ارتباطاتی كه ایشان با افراد داشتند و ناظر حوادثی اینچنین بودم در بعضی از موارد ایشان تصریح می‌كردند چطوری كه در یك مورد در جلسه گذشته اشاره كردم كه علت هلاكت این شخص عیال‌ اوست. صریحاً می‌گفتند. علت هلاكت آن شخص این ازدواج اوست، علت از بین رفتن استعدادهای این شخص عیال اوست. دیگر صریحاً می‌گفتند، دیگر از این بالاتر.

 اینها مسائلی است كه ما اطلاعی نسبت به این مطالب نداریم خدای متعال از باب رحم و از باب عطوفت برای انسان این مطالب را پیش می‌آورد تا اینكه شیطان انسان را اغوا نكند و همیشه به عنوان زنگ هشدار برای انسان این مطالب باقی بماند و راجع به این مسئله خیلی، الی ماشاءال له میلیونها نفر در تاریخ و بلكه برای هر فردی، برای هر فردی مواردی اتفاق افتاده است كه این موارد شواهد زنده ای بر این مسئله است و انسان بعد از مدتها متوجه می‌شود عجب این مطلبی را كه تا به حال ناگوار می‌پنداشت چه خیرات و چه بركاتی برای او داشته و اگر اینطور نبود از بین رفته بود و از دست رفته بود، از دست رفته بود. برای شخص خود حقیر موارد اینچنینی در طول زندگی اتفاق افتاد كه برای بنده الان روشن می‌شود كه اگر اینها نبود من به طور كلی از دست رفته بودم و در یك وادی دیگری قرارگرفته بودم مطالبی كه به ظاهر بسیار مشكل بود و بسیار سخت بود، خواب را از چشمان من ربوده بود بیداریها داشتم شب تا صبح، تمام اینها برای چه بود؟ برای این بود كه من در این جریان و در این مجرا قرار نگیرم و الان اگر تمام دنیا را دیگربه بنده بدهند بر اینكه آن شرائط مناسب متوقع و متخیل برای من در آن موقع پیدا بشود عوض نخواهم كرد، ابدا! چون حقیقت مطلب روشن شده، گر چه خب مشكل است، سخت است، مهم است.

 این ناگواریها و مصائب مسائلی است كه می‌آید (حكمت اینها را می‌خواهم خدمتتان عرض كنم) و انسان را هی از آن انحراف می‌آورد در این مسیر، از آن طرف می‌آورد در این جا، هی متوجه می‌كند.

 مرحوم آقا در وقتی كه در بیمارستان بودند بنده در خدمتشان بودم. راجع به بیماری چشم، خب خیلی هم ایشان اذیت شدند و ایشان چند بار به بیمارستان رفتند راجع به جهات مختلف، یك روز صحبت راجع به این مسائل بود كه خداوند چه حكمتی دارد كه این قسم ... (گفتم خب حالا اینها اگر برای ما باشد مشكلی نیست، بالاخره ما این‌قدر خراب و خراب كاری داریم كه بالاخره باید با همین ...) آخر این چه مسئله‌ای می‌شود كه برای افراد و برای اولیاء این قضایا پیش می‌آید؟ آیا صرفاً آنطوری كه می‌گویند برای ارتقاء است؟ برای رشد است؟ یا اینكه مطالب دیگری هست و مسائل دیگری هست؟ ایشان فرمودند كه هر شخصی در عالم خود مطالبی دارد و یك مسائلی دارد متناسب با خود و در آن عوالم نفس و در آن حجابها گر چه حجابها حجابهای نورانی باشد و حجابهای نفسانی نباشد یك گیرهایی دارد كه آن گیرها و آنها برطرف نخواهد شد الا به واسطه این ابتلائات. یعنی اگر تمام كره‌ زمین را طلا كند و به فقرا بدهد این برطرف نخواهد شد، باید این نحوه مسائلی پیدا بشود، از آن مسائل و از آن ظرائفی كه هر كسی در عالم خودش نسبت به آن مراتبی كه دارد. خب برای ما روشن است چه مسائلی است برای افراد دیگر، افراد دیگر، حتی اولیاء، حتی برای اولیاء برای آنها هم در زوایای سرّ و زوایای وجود باید یك قضیه باشد شما به مطلب فقط به عنوان یك قضیه ساده نگاه می‌كنید.

 رسول خدا فرزندشان ابراهیم از دنیا رفت امر معلّق شد بر وفات سیدالشّهدا یا وفات ابراهیم این ابراهیم فرزند رسول خدا، حضرت رسول آمد و فرزند خود را اختیار كرد و سیدالشّهدا حیات به او تعلّق گرفت.

 ما هم این مطلب را یك مطلب عادی می‌پنداریم، یك مطلب عادی، خب ابراهیم شش ماهه بود و از دنیا رفت اولا خود ابراهیم در همان دوران طفولیت این حالت را پذیرفت ما این را الان شش ماهه می‌دانیم، شش ماهه بود، هجده ماهه، یك ساله بوده. حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا هجده ماهه بود ولی او در عالم خودش با ادراك و با اختیار این مطلب را پذیرفت. لذا الان مقام ابراهیم وقتی كه در مدینه زیارت می‌كنید نه به عنوان فقط یك فرزند یك سال و نیمه باشد، باید به عنوان مقام بزرگترین پیغمبر الان به این نظر بیاندازیم، خیلی مقام عظیمی دارد، همین فرزند رسول خدا كه در آنجا با این نحوه باید آنجا را زیارت كرد و فرزند رسول خدا را باید زیارت كرد.

 اما از آنجا كه مطلب به رسول خدا برمی‌گردد رسول خدا در آن عالم خود هیچ مطلبی برای او اتفاق نیافتاده خب پیغمبر است دیگر! پیغمبر هم كه این حرفها را ندارد، هزار تا مثل این حضرت ابراهیم برایش مثل این دیوار می‌ماند! نه، آقا این حرفها نیست، خود رسول خدا با گذشت از ابراهیم مقامی را طی می‌كند و مسائلی را می‌پیماید و یك جریاناتی را در نفس خود تغییر می‌دهد به همین راحتی نیست یعنی این راهی است كه خدا برای كمترین از بندگان به حسب ظاهر تا بالاترین از بندگان قرار داده است.

 این گوی و این میدان، این سفره برای همه گسترده شده. ای رسول ما می‌خواهی به این نقطه برسی باید یا از ابراهیم یا از حسینت بگذری، این را می‌خواهد، من خدا هستم و مشیت من تعلّق گرفته بر اینكه این عمل را انجام بدهی، ابَی ال له انْ یجْرِی الْامُور الا باسبابِها جریان عالم تربیت باید با اسباب و با وسائل باشد. رسول خدا اینطور نیست كه صبح از خواب بلند شود تاج رسالت بر سرش گذاشته باشند صاحب مقام شفاعت كبری و ولایت مطلّقه ... نه خیر اینطور نیست. اگر اینطور باشد كه خدا ظالم است، اینطور نیست، رسول خدا هم‌ همین را دارد و این را خدمت شما بگویم یك روز اتفاقاً مرحوم آقا داشتند راجع به این قضیه صحبت می‌كردند این افرادی كه می‌گویند كه خب اینها امام بودند دیگر مطلبی نداشتند، كسی كه امام است برایش مسئله ای نیست حالا بچه اش بمیرد، عیالش بمیرد، از بین برود سرطان بگیرد، فرض بكنید كه مالش از بین برود و سایر مسائل برایش پیدا بشود خب این امام است مصلحت را می‌داند مرحوم آقا می‌فرمودند امام، امام است ولی چوب كه دیگر نیست.

 امام تعلّق دارد، امام احساس دارد، امام ادراك ما را دارد، امام تشنه اش می‌شود، همین آب را باید بخورد حالا اگر این آب شور باشد شما می‌خورید؟ نمی‌خورید این چون امام است باید بخورد؟ نه آقا! امام آب شور بخورد بیشتر تشنه‌اش می‌شود، امام هم همین جهاز هاضمه ما را دارد امام هم همین متابولیسمی را دارد كه ما داریم، هیچ تفاوتی در این قضیه ندارد. آن هم امام است گرسنه‌اش می‌شود باید غذا بخورد تشنه‌اش می‌شود باید آب بخورد شیرینی را شیرینی می‌فهمد و ترشی را ترشی. ائمه هم همین‌طور بودند. امام رضا علیه السّلام به انگور علاقه بیشتری داشتند تا سایر میوه ها. حالا فرض كنید كه بگوییم چون امام رضا امام است به جای انگور باید قره قروت بخورد؟ نه آقا این كه نیست چون امام است ... یا فرض بكنید كه زهر هلاهل برای آنها مثل جام شهد است؟ شیرینی برای ما شیرین است برای او هم شیرین است، تلخی برای ما تلخ است برای آنها هم تلخ است، زیبایها برای ما زیباست برای او هم ...

 و یك مطلبی است كه من دیدم خیلی ها اشتباه می‌كنند. خیلی ها را من در كتابها دیدم اصلًا به طور كلی از روی نفهمی آمده‌اند كیفیت و سیستم فیزیكی و متافیزیكی امام علیه السّلام را جور دیگری تشریح كرده‌اند. یعنی فرض كنید كه چون امام است سنگ هم بخورد تبدیل به گلبول می‌شود!! نه آقا اینطور نیست سنگ بخورد دل درد می‌گیرد باید عملش كنند، برو برگرد هم ندارد، زهر بخورد از بین می‌رود و فوت می‌كند. مگر ائمه را با همین زهر شهید نكردند؟ مگر سیدالشّهداء را با همین شمشیر نكشتند؟ چه تفاوتی می‌كند؟ هیچ فرقی در این مسئله ندارند. آن وقت چطور می‌شود ما تعلّق داشته باشیم آنها نداشته باشند؟ تعلّق تعلّق الهی است، تعلّق لازمه نفس است. وقتی كه امام علیه السّلام به فرزندش نگاه می‌كند به دیوار نگاه نمی‌كند، به چوب نگاه نمی‌كند، یعنی سیدالشّهداء علیه السّلام در روز عاشورا وقتی كه حضرت علی اكبرش از دست رفت همینطوری می‌خندید؟! و انگار نه انگار كه پدر است؟ و انگار نه انگار كه علاقه دارد؟ و انگار نه انگار كه اصلًا مسئله ای اتفاق افتاده؟ چطور دو آهن به هم می‌خورند و شكسته می‌شود او هم فرزندش علی اكبر به همین كیفیت شمشیر بر او خورده و از بین رفته؟

 امام علیه السّلام تعلّق دارد منتهی آن تعلّق تعلّق خاصی‌ است كه حالا عرض می‌كنم كه چه تعلّقی از ما انتظار دارد، تعلّق دارد، اگر تعلّق نداشت پس چرا گریه می‌كرد؟ پس چرا در روز عاشورا حضرت گریه می‌كرد و اشك از چشمانش می‌آمد؟ آن هم كی؟ آن هم حضرت علی اكبر كه یك تار مویش به تمام دنیا ارزش دارد، یك تار مویش به همه دنیا می‌ارزد.

 این تعلّق چه تعلّقی است تعلّق همین تعلّق است، تعلّق نفس است به یك موجودی كه با او مرتبط است. اضافه بر این مطلب دیگری را هم بنده باید براین اضافه كنم و آن این است كه این تعلّقی كه امام علیه السّلام با فرزند خود دارد این تعلّق را با همه افراد دارد اگر انسان یك فرزند داشته باشد یك تعلّق دارد اگر دو فرزند داشته باشد دو تعلّق دارد سه فرزند داشته باشد سه تعلّق دارد.

 مرحوم آقا می‌فرموند كسی كه به مرتبه ولایت برسد نسبت به افرادی كه با آنها ارتباط دارد مانند فرزند او می‌شوند. امام علیه السّلام در اقصی مراتب تعلّق با همه افراد این نحوه تعلّق را دارد. لذا یك فرد كه از بین می‌رود انگار فرزندش از بین رفته، رفیقش از بین رفته انگار فرزندش از بین رفته، یك فرد عادی از بین رفته انگار فرزندش از بین رفته و این را ما نمی‌فهمیم، ابدا، گر چه علّامه دهر هم بشویم نخواهیم فهمید تا كی؟ تا وقتی كه در همان مجرای ولایتی انسان قرار بگیرد كه امام علیه السّلام در رأس آن هرم قرار گرفته است، آن وقت می‌فهمد در دل امام چه می‌گذرد و الا نمی‌فهمیم، حالا فقط این مطلب را به عنوان یك واقعیت كه از اولیای خدا از من می‌شنوید بپذیرید انشاءال له خداوند قسمت می‌كند كه همه ما متوجه بشویم كه سیدالشّهداء علیه‌السّلام وقتی كه یكی از اصحابش در روز عاشورا شهید می‌شد حضرت گریه می‌كردند برای او این به چه نحو بوده؟ این فرزند خود را می‌دیدند به این نحوه البته آن نحوه گریه مسائل دیگری است كه اگر وقت امروز مجلس با توجه به فرصت كمی كه هست اجازه بدهد در عرض چند جمله ای مسائل را عرض می‌كنم.

 بعد مرحوم آقا فرمودند آیا بیننا و بین ال له ما حاضریم این مقام امامت و ولایت را به ما بدهند با این همه گرفتاری؟ هیچ وقت نمی‌خواهیم. ما خیال می‌كنیم امام علیه السّلام گرفته نشسته و كیف می‌كند و سر سریر از این طرف بادش می‌زنند و از آن طرف برایش انواع ماكولات و مشروبات و نوشیدنیها و نمی‌دانم غذا ها و نمی‌دانم اطعمه می‌آورند و او هم تاج ولایت را گذاشته روی سرش ...، نه آقا اینطور نیست.

 یك روز از مسئولیت امام زمان را الان به ما بدهند با این افكار ها نه! با این افكار و با این تعلّقات یك روز بدهند ما هزار سال می‌خواهیم در روی زمین نباشیم، آن‌ امام است كه می‌تواند تحمل كند و اینها را همه را بپذیرد و این ناملایمات را در وجود خود تحمل كند و صبر كند. می‌گویند آی اینها از اولیاء خدا شدند! اینها دیگر مطلبی ندارند! اینها چه ندارند ...

 مصیبتهایی كه برای آنها پیدا می‌شود آن مصیبتها را یك ثانیه ایشان می‌فرمودند افراد عادی نمی‌توانند تحمل كنند، اصلًا نمی‌توانند، نه اینكه مصیبت اصلًا برای آنها تبدیل به یك ماهیت جدای از این مقوله و به یك شكل دیگری در می‌آید كه هیچ تفاوتی با سایر مطالب نكند، نخیر اینطور نیست این مصیبت ها و این مسائلی كه برای انسان پیش می‌آید حكمتش عبارت است از ترقی و یك فرد وقتی كه می‌خواهد مشغول به دنیا بشود اینها می‌آیند و به انسان هشدار می‌دهد و او را متوجه آن نكته های اساسی در زندگی خودش می‌كند.

 لذا بزرگان وقتی كه مدتی می‌گذشت و مطلبی پیش نمی‌آمد به فكر می‌افتادند كه چه شده؟ قضیه چه شده؟ آیا از رحمت خدا داریم دور می‌شویم؟ یعنی درست عكس آنچه كه ما الان فكر می‌كنیم. آقا ما ازدواج نكردیم پس از رحمت خدا دوریم! آقا ما زن نگرفتیم پس از رحمت خدا دوریم! آقا ما قبول نشدیم پس از رحمت خدا دوریم! آقا ما در معاملات به آن نقاط مورد نظر نرسیدیم پس از رحمت خدا دوریم! آقا ما چه چه پس ... عكس این مسئله برای آن افراد پیدا می‌شود.

 بنده خود شاهد بودم یكی از فرزندان مرحوم آقای حداد ایشان در طول دوران ازدواج و زندگی خودش بچه دار نمی‌شد، آن چه كردند او بچه دار نشد، پسر ولی خدا كه تمام عالم وجود در اختیار اوست. تا آنجایی كه بنده اطلاع دارم بنده نسبت به این مسئله متیقن هستم هیچ شكی در آن نیست. خیلی مسائل ما دیدیم. از خود ایشان هم بنده خیلی مطالب دیدم. دكتر رفتند در محل مسكونی شان رفتند در بغداد رفتند جاهای دیگر رفتند، نمی‌دانم مجالس توسل گرفتند حتی خود ایشان از آقای حداد پدرشان درخواست كردند كه مرحوم آقا بروند دعا كنند ایشان می‌روند در حرم دعا می‌كردند. در مجالس ... نشد كه نشد.

 وقتی كه مرحوم آقای حداد از دنیا رفتند یك سال بعد ایشان بچه دار شدند. نباید این طور بشود، همین قضیه برای افراد دیگری هم اتفاق افتاده، همین نحوه گرفتاری دیگر، ناگواریهای دیگر برای افراد دیگر اتفاق افتاده. خود ایشان، خود ایشان راجع به یك گرفتاری كه پیش آمده بود به مرحوم آقا فرمودند شما كه می‌روید به ایران در یك مجلستان این كار را انجام بدهید نه مربوط به این قضایا، مربوط به یك مسائل كلی دیگر. چرا باید این نحوه باشد؟ چرا اراده نمی‌شود؟ این شخصی كه می‌تواند با یك اراده همه مسائل را حل كند چرا این كار را نمی‌كند؟

 مرحوم آقا می‌فرمودند در زمان سابق یكی از همین افراد ظاهراً در زمان عبدالسلام عارف در زمان ایشان آمدند و خیلی تضییقاتی برای مرحوم آیت ال له حكیم وارد كرده بودند به نحوی كه آب و برق و تلفن و همه چیز منزل ایشان را بسته بودند و منزل ایشان در محاصره بود و حتی آب نداشتند این خانواده، آب نداشتند، یعنی مرحوم آقای حكیم آب نداشت در منزلشان، اصلا همه متوجه شده بودند كه قضیه چیست. آخر خیلی مسئله مشكل بود یكی از دوستان ایشان كه الان هم حیات دارد از كاظمین، منزلش در كاظمین است می‌رود در كربلا خدمت آقای حداد می‌گوید آقا به ما اطلاع دادند ایشان آب در منزلشان نیست، بچه هایشان در تشنگی وعذاب هستند خیلی شبها آن هم با یك ... سه چهار روز از این قضیه گذشته بود و به یك نحو خیلی مخفیانه و پر خطر، چون تهدید هم كرده بودند، آب می‌برند در منزلشان، نه برق، نه تلفن است نه ... آمد پیش آقای حداد كه آقا یك كاری انجام بدهید برای ایشان. ایشان فرمودند انشاءال له الان درست می‌شود خدایا اصلاح كن، همان آن دستور دادند همه چیز تمام شد، هیچی تمام شد گفتند بروید پی كارتان.

 این یكی از مسائلی است كه بوده خب دوستان ما دارند تعریف می‌كنند و امثال ذالك ایشان این كار را در بعضی از اوقات انجام دادند. خب چرا این را ایشان برای خود فرزندشان نكردند اینها مسائلی است كه آنها می‌فهمند جریان عالم مشیت را آنها می‌فهمند و تشخیص می‌دهند.

 می‌خواهد بگوید كه این جریان جریانی است كه برای من و غیر من یكسان است، مشیت الهی بر این قضیه تعلّق نگرفته است ما هم كه نمی‌توانیم بر خلاف مشیت الهی اعمال كنیم اگر می‌كرد همان موقع ده تا هم بچه یك دفعه می‌آمد ولی این قضیه به این نحو خب نباید باشد به این كیفیت نباید باشد مگر افراد دیگر این كار را نمی‌كردند؟

 مگر در احوالات مرحوم آقای شیخ حسنعلی نخودكی رحمةال له علیه مگر در احوالات ایشان ما این مطالب را نمی‌دیدیم؟ یكی از افرادی كه الان حیات دارد و در مشهد هست خود او از تصرفات همین مرحوم آقای شیخ حسنعلی خود ایشان وجود پیدا كرده. من در همان سالهای آخر حیات مرحوم آقا بود كه بعضی از همین دوستان از اطباء معروف مشهد آمده بودند پیش ایشان و یك شخصی از آنها آمد این قضیه را تعریف كرد البته مرحوم آقا خیلی با لطافت و با ظرافت پاسخ ایشان را دادند ولی خب ما آن لطافت و ظرافت را كنار می‌گذاریم و صریحاً مطلب را مطرح می‌كنیم چون ایشان شأنشان ...

 می‌گفت فلان شخص كه الان بنده او را می‌شناسم و او را دیده‌ام (آن شخص طبیب داشت به مرحوم آقا می‌گفت، نشسته بودند در همان منزل اندرونی در بالكن و تابستان بود، صبح بود، آمده بودند برای دیدن ایشان) ایشان گفت فلان كس كه‌ بنده او را می‌شناسم ایشان مادرش ازدواج می‌كند با پدر ایشان خیلی هم همدیگر را دوست داشتند خیلی هم به هم علاقه مند بودند. سالها از این قضیه می‌گذرد دو سه سال از این قضیه می‌گذرد و این زن حامله نمی‌شود باردار نمی‌شود بطوری كه خب باعث نگرانی می‌شود و كم كم صحبت مسئله طعنه و مطالب دیگر رد و بدل می‌شود تا جایی كه اصلًا زندگی به خطر می‌افتد و صریحاً اقوام شوهر با اینكه خود شوهر هم خیلی به عیالش علاقه‌مند بوده صریحاً تهدید می‌كنند كه اگر این بچه دار نشود پسر ما مجبور است كه عیال دیگری برود اختیار كند و اینها نگران می‌شوند و متأثر می‌شوند خیلی برای اینها قضیه مشكل می‌شود.

 این ناراحتی پیدا می‌كند، مطلب به این شكل بوده به طوری كه او را عمل می‌كنند و رحم او را بیرون می‌آورند اصلًا دیگر این زن رحم نداشته، این قضیه كه اتفاق می‌افتد دیگر فامیل شوهر مصمّم می‌شوند بر اینكه جدا بشوند این دوتا و پسرشان برود یك زن دیگر بگیرد، یك عیال دیگر بگیرد تا بتواند بچه دار بشود. نگران می‌رود پیش مرحوم آشیخ حسنعلی و به ایشان این قضیه را می‌گوید ایشان می‌گویند انشاءال له خداوند به ایشان بچه ای عنایت می‌كند انشاءال له چند ماه دیگر. می‌گویند آقا این زن اصلًا رحم ندارد می‌گوید شما از من بچه می‌خواهید یا رحم می‌خواهید؟ شما از من بچه می‌خواهید بسیار خب بروید تا نه ماه دیگر خدا می‌دهد و نه ماه دیگر بچه می‌آید بیرون به همین وضعیت حامله می‌شود. آخر چه جوری می‌شود؟ این قضیه اتفاق بیافتد و بعد همین یك بچه و دیگر هم باردار نمی‌شود، اصلًا رحم نداشته كه حالا بخواهد ... و الان هم هنوز در مشهد این شخص زنده است و دیگر به سن كهولت رسیده، یكی می‌گفت ما با او ارتباط داریم.

 خب این كار را آقای حداد نمی‌كرد، این كار را اولیاء نمی‌كنند، التفات كردید؟ مسئله خیلی مهم است در حكم اعجاز است، خارق عادت است، دیگر از این بالاتر؟ این كه یك انسانی را كه از نقطه نظر مادی و از نقطه نظر علل و عوامل مادی امكان تحقق او نیست او را متحقق می كند. مثلًا بالاتر از این دیگر ما نداریم مثل مرده زنده كردن است دیگر حتی بالاتر از او بالاخره در مرده زنده كردن یك جسدی وجود دارد و یك روح هم وجود دارد او می‌آید آن روح را با این بدن ارتباط می‌دهد، خیلی مسئله مهمی نیست ولی این كه در اینجا اصلًا انگار مثل اینكه‌ إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ‌ یس، ٨٢ است قضیه یا مثل قضیه حضرت عیسی است‌ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ‌ قضیه مانند اوست كه حضرت عیسی گلی درست می‌كرد و می‌دمید اصلًا روحی وجود نداشت. حالا او داشت از مرحوم آقا سؤال می‌كرد آیا كاری را كه ایشان انجام داده آیا درست است یا نه؟ مرحوم آقا خب ایشان در آن مقام بزرگوارانه خودشان با یك نحوی حالا شاید یك موقعیتی بوده یا اینكه نظر خاصی بوده یا به اصطلاح قسم خاصی بوده كه ... ولی بنده در اینجا خیلی صریح می‌گویم نخیر اولیاء خدا هیچ وقت یك همچنین كاری را انجام نمی‌دهند الا در موارد استثناء كه خب این قضیه قطعاً جزء آن استثنائات نبوده. همانطوری كه ما خیلی مواردی مشاهده می‌كردیم.

 این اراده و مشیت الهی چیزدیگری است، اراده و مشیت الهی و آن خواست الهی را در نظر گرفتن یعنی سپردن اختیار و سپردن اراده به اراده و مشیت او، خدا نمی‌خواهد كه شما در زمان حیاتتان فرض كنید فرزند خود و نوه خودتان را ببینید، نمی‌خواهد، بسیار خب نمی‌خواهد الان این نحو قضیه الان به این نحوه اراده پیدا كند حالا جالب اینجاست كه تمام قدرت و اختیار در تصرف در عالم را به انسان می‌دهند ولی می‌گویند هیچ كاری نكن این خیلی ... همه را می‌دهند دیگر، می‌گویند هیچ كار نكن! در بعضی موارد اعمال كن در سایرمسائل نمی‌توانی اعمال كنی این می‌شود، آن‌وقت آن می‌شود آقای حداد، آن می‌شود مرحوم آقا. هر كسی كه اینطور نمی‌شود، ما خیال می‌كنیم كه اینها خب مقاماتی كه پیدا كردند بالاخره اراده خدا تعلّق گرفته نه آقا جان دم شتر به زمین رسیده تا اینكه این مسئله صورت خارجی و صورت تحقق پیدا كرده.

 مرحوم آقا می‌فرمودند به هر مقدار كه خداوند به یك شخص رتبه می‌دهد به همان مقدار او را به ابتلائاتی مبتلا می‌كند این دیگر مسلم است این ابتلائاتی كه لازم ترقی است، آن وقت امام علیه السّلام در اینجا راه عبور را برای ما توضیح می‌دهند و می‌گویند در اینكه شما تعلّق دارید حرفی نیست، به عنوان دارم اینها را بنده توضیح می‌دهم به عنوان می‌فرمایند من نمی‌گویم كه، این تعلّقات را در خودت از بین ببر، من نمی‌گویم كه تو تعلّق نداشته باش و من نمی‌گویم كه نظام عالم را بر وفق مراد بگردان همه اینها مطالب غیر صحیح است. آمد از امام صادق درخواست كرد كه یابن رسول ال له دعا بفرمایید خدا برای من امتحان بوجود نیاورد! حضرت فرمودند دعای به محال من نمی‌كنم، در قضای حتمی الهی این قضیه هست كه خداوند برای همه باید امتحان بیاورد. كاری كه من انجام می‌دهم و كاری كه تو انجام می دهی این است كه از روی اصلاح دعا كنیم خدا خودش موفق كند، توفیق بدهد كه از امتحان رد بشویم توفیق یعنی همین تحمل برای عبور، تحمل برای عبور، یك روز، دو روز، یك ماه، دو ماه، سه سال، پنجاه سال فرق نمی‌كند این تحمل برای عبور را خداوند به انسان عنایت بكند این كار را باید انجام بدهی.

 حالا امام صادق علیه السّلام می‌فرماید حالا كه جریان این است پس بیا مطلب را برای خودت آسان بگردان، چطور آسان بگردان با این مبنا كه بدانی همه امور از جانب پروردگار است و تو بنده هستی وقتی كه بنده برای خود چیزی را نمی‌بیند هانَ عَلَیهِ مَصائِبِ الدّنیا دیگر مصائب دنیا برای او آسان خواهد شد صورتش تغییر پیدا كرده، تغییر پیدا می‌كند. تعلّق وجود دارد تعلّق از بین نمی‌رود ولی صورتش عوض می‌شود این ناراحتی و ناگواری كه الان برای من پیش آمده در این معامله فرض كنید كه من الان شكست خوردم در این مسئله اگر این را بدانیم كه مال مال خداست الان می‌خواهد این مال را نصیب دیگری كند نصیب دیگری كند اسمش شكست برای من می‌شود نصیب من كند اسمش شكست برای او می‌شود حالا خدا می‌خواهد جایش را عوض كند، هیچ فرق هم نمی‌كند.

 مال سر جایش هست، خاطر همه جمع، مال از بین نمی‌رود جایش عوض می‌شود آن كه باید در جیب او برود می‌آید در جیب این، این چیزی كه باید در جیب این برود می‌رود در جیب او. این را اگر انسان تحمل كند آن‌وقت ناراحت می‌شود؟ ناراحت نمی‌شود هم اعصابش راحت‌تر و هم خیالش آسوده‌تر، مسئله ای پیش می‌آید ناگواری پیش می‌آید اگر انسان بداند خداوند مالك است و بخواهد و نخواهد این مطلب را امروز نفهمید فردا به او خواهند فهماند خیلی خب آنچه را باید فردا بفهمیم همین الان بفهمیم آنچه كه باید بعد از دو سال دیگر، سه سال دیگر، ده سال دیگر آن طرف متوجه بشویم الان متوجه بشویم آنچه كه باید با رفتن به آن دنیا بفهمیم همان را بیاییم الان بفهمیم با خیال راحت زندگی كنیم با فكرآسوده زندگی كنیم.

 به این كیفیت اگر اینطور باشد دیگر آرامش داریم، از یك طرف مصیبت برای او سهل شده، از یك طرف نفس او در برابر بعضی از مسائل تضمین شده نفس او یك حالت تضمین و ضمانی پیدا كرده به نسبت به این مراتب حالا مراتب دیگر در جای خود نسبت به اینها دیگر از این مرتبه گذشته است. این خودش یك پله و این خودش یك مسئله است. این كه سیدالشّهداء علیه السّلام در روز عاشورا راوی می‌آید نقل می‌كند و می‌گوید من دیدم هر چه دارد از روز عاشورا می‌گذرد و این مسائل پیش می‌آید چهره آن حضرت دارد برافروخته تر می‌شود اشك می‌ریزد ولی حالت مصیبت ندارد چهره برافروخته تر است هی نورانی تر است هی وسائل برای او عظمت بیشتری پیدا می‌كند واقعاً درك قضیه مشكل است.

 واقعاً شما تصور بكنید كه یك شخص یك پدر بیاید فرزند خرد سالش را بگیرد در بغل خودش و بیاورد و در كنار جمعیت بایستد و از آنها تقاضای سیراب شدن بكند در جلوی چشمش با تیر بزنند و این قضیه برای او اتفاق افتاده، این چه‌ حالی پیدا می‌كند؟ واقعاً سیدالشّهداء در آن موقع چه حالی داشت و چه توجهی داشت؟ عباراتی كه از آن حضرت ما در این قضیه می‌بینیم حكایت از این می‌كند كه در عین تعلّقی كه به این فرزند دارد، بچه معصوم شش ماهه عبدال له رضیع در عین این تعلّق یك عظمتی در این جا دارد و یك بهاء و جلالی در اینجا آن حضرت در اینجا دارد كه این مسئله و هزاران مانند این مسئله در قبال آن عظمت و در قبال آن جلال به حساب نمی‌آید یعنی وقتی كه حضرت خودش را به خدا سپرده و دیگر برای خود چیزی در وجود خود ندیده و خود را در اینجا مانند این بچه و مانند این طفل معصوم در اینجا مشاهده كرده در قبال پروردگار خب این دیگر در اینجا چه مسئله ای می‌تواند ببیند؟ چه ناراحتی برای او خلاف توقع و خلاف تصور پیش می‌آید؟ لذا حضرت در اینجا می‌فرماید كه آسان است تحمل این مصائب در دیدگاه و در منظر پروردگار وقتی كه خدا دارد می‌بیند آسان است، ببینید حضرت دارد به ما یاد می‌دهند، می‌گویند این قضیه كه برای من به این كیفیت پیش آمد ممكن است همین قضیه به یك نحوه دیگر برای شما پیش بیاید.

 باید یاد گرفت، به یك نحو دیگر برای شخص دیگر پیش می‌آید به قسم دیگر برای افراد دیگر پیش می‌آید به یك نوع دیگر برای او پیش می‌آید این می‌شود هان علیه مصائب الدنیا آن وقت این مصائب دیگر سست می‌شود نمی‌تواند تأثیر قارعی بر نفس انسان بگذارد تأثیر كوبنده ای بگذارد كه انسان را شل كند از تصمیم گیری‌ها انسان را بیاندازد از آن اراده بر حركت در مسیر، انسان را سست كند. چرا اینطور شده؟ چرا؟ آن‌وقت دیگر می‌خندد اصلًا به قضایایی كه اتفاق می‌افتد، دیگر توجه ندارد یك مطلب در ذهن او می‌ماند و آن حركتش است خودت را به پا، موقعیت خودت را به پا اینها قضایایی است كه می‌آید و می‌رود این مال چیست؟ این برای این است كه انسان می‌داند آنچه كه هست مربوط به اوست و ما همه ملك او هستیم و در تحت اراده و اختیار او هستیم. لذا مسائل برای او آسان می‌شود هان علیه مصائب الدنیا تا اینكه از این مرتبه انسان می‌گذرد وقتی كه از این مرتبه گذشت و به مقام عبودیت رسید اصلًا مصیبت نه تنها بر او سست خواهد شد بلكه ماهیت خود را عوض خواهد كرد خودش دیگر اصلًا به استقبال می‌رود.

 اینجا دیگر مقامی‌است كه خیلی اعلاء است و عالی ترین مقامی است كه به قول خواجه زیر شمشیر غمش رقص كنان باید رفت. خودش اصلًا به دنبال می‌رود، خودش خودش را در معرض قرار می‌دهد، خودش می‌گوید آقا پس چی شد؟ خودش می‌گوید پس‌ چرا مسئله ای نیست؟ پس چرا قضیه ای اتفاق نمی‌افتد؟ یعنی به یك ادراكی می‌رسد كه آن ادراك او را دائماً در حال طلب قرار می‌دهد. هی می‌خواهد بطلبد، هی می‌خواهد بطلبد، هی می‌خواهد تغییر پیدا بكند، هی می‌خواهد نفس خودش را عوض كند، بدنبال چاره می‌گردد و بدنبال وسیله می‌گردد. نه اینكه فرار می‌كند، آی یك وقت اتفاقی نیافتد، آی یك وقتی آن جور نشود ...

 لذا در قضیه كربلا همانطوری كه آقای حداد می‌فرمودند به مرحوم آقا نسبت به قضیه كربلا ماهیت مسئله از صورت مصیبت خارج شده بود. این آن سرّی است كه ایشان می‌فرمودند و خیلی ها نفهمیده نسبت به ایشان مسائل و ردها و انتقادهایی كه داشتند این مسئله است كه در قضیه روز عاشورا اصلًا مسئله از مصیبت خارج شده بود و مسئله مصیبت نبود. اصحاب سیدالشّهداء می‌خندیدند مسلم بن عوسجه شوخی می‌كرد پیرمرد شوخی می‌كرد با آن رفیق خودش در شب عاشورا، حضرت علی اكبر نسبت به مسائل و به قضایایی كه می‌خواست اتفاق بیافتد می‌فهمیدند دیگر، مسئله شوخی كه نیست اصلًا حالت استقبال داشتند: كی صبح می‌شود؟ كی این شب صبح می‌شود؟ و كی این مسائل می‌خواهد اتفاق بیافتد؟ اصحاب سیدالشّهداء در رفتن به میدان بر همدیگر پیشی می‌گرفتند، می‌ترسیدند یك قضیه ای اتفاق بیافتد یك وقتی شهادت نصیب نشود یك وقتی این مسئله خدای نكند یك مطلبی اتفاق بیافتد، یك قضیه حالا حضرت بگویند كه نرو! یا مثلًا فرض بكنید كه یك جوری بشود هی دائماً در اضطراب بودند در اضطراب، می‌خواست زودتر برود كه مسئله دیگر تمام بشود، قضیه به نهایت برسد و آن فزت و رب الكعبه ایی كه امیرالمؤمنین علیه السّلام در محراب گفتند، آن فزت و رب الكعبه نصیب این بشود. وقتی كه شمشیر می‌خورد دیگر كار تمام است، تكلیف دیگر تمام است امیرالمؤمنین كی گفت فزت و رب الكعبه؟ وقتی دید دیگر تكلیف تمام شد و ابن ملجم شمشیر را زد و پرونده دیگر بسته شد اینجا حضرت فرمود فزت یعنی به آن مرتبه دیگر رسیدم، آنچه را كه به دنبالش بودم دیگر حیاضت كردم و بدست آوردم.

 حالا رفقا خیال می‌كنم آن استعداد و آمادگی را دیگر پیدا كرده باشند اگر یك همچنین وضعیتی برای ما بخواهد بیافتد یك همچنین قضیه‌ای نه هر جایی، در ركاب سیدالشّهداء، التفات كردید؟ در ركاب سیدالشّهداء یا در ركاب ولی خدا كه همان وجود نازله امام علیه السّلام است با مطالبی كه عرض شد آیا هی دقیقه شماری نمی‌كنید؟ هی لحظه شماری نمی‌كنید؟ لحظه ای كه در آن لحظه سعادت بر انسان تمام شده، در آن لحظه شیطان كنار رفت و اهل سعادت شد، در آن لحظه امام علیه السّلام انسان را دیگر گارانتی كرده و تمام، تمام شد.

 آیا در این زمان لحظه شماری ندارد؟ آیا شادی ندارد؟ آیا انتظار كشیدن ندارد؟ پس می‌بینید مصیبت چهره خودش را عوض كرد تبدیل به عروسی شده، تبدیل به جشن شده تبدیل به شاد كامی شده، اصلًا در روز عاشورا از افراد عمر سعد می‌گویند انْظروا عِلی حال هذا الرّجُل لا یبالی بِالمصائِب نگاه كنید ببیند اصلًا تنها چیزی كه به نظرش نمی‌آید مرگ است. چكار دارد می‌كند؟ می‌گوید الی هولاء یا به خود سیدالشّهداء اشاره می‌كند در دو بیان اصلًا به اینها نگاه كنید به این اصحاب نگاه كنید اصلًا خودشان را دارند می‌اندازند توی دل ما، خودشان را اصلًا دارند می‌اندازند در این آهن و تیر و شمشیر و این اصلًا می‌اندازند خودشان را مانده بودند كه قضیه چیه؟

 آن احمقها و بیچاره‌ها نمی‌دانستند كه برای اینها مطلب عوض شده، آنها دارند فرار می‌كنند اما اینها دارند به استقبال می‌روند، آنها این را جام زهر می‌دانند و این جام شهد دارد می‌بیند، وقتی كه حضرت قاسم می‌گوید احلی مِنَ العَسَل از عسل شیرین تر است بی خود نمی‌گفته، یعنی می‌فهمید و می‌گفت، ادراك می‌كرد این مسئله را و می‌گفت، سیزده سالش بود ولی می‌فهمید فهمی را كه بزرگان هفتاد ساله ما هم نداشتند، می‌فهمید كه این مطلب را داشت می‌گفت. او ادراك می‌كرد این مسئله را و می‌گفت احلی مِنَ العَسَل اینجاست كه دیگر گریه انسان بر سیدالشّهداء گریه بر مصیبت نمی‌شود اشك از چشمان انسان می‌آید اما این اشك بر حسرت است بر حسرت است نه اشك بر اینكه آی چرا شمشیر زدند الان خون دارد به صورتش می‌آید.

 یك وقت من این مطلب را عرض كردم مردم چگونه می‌پندارند، اگر سیدالشّهداء علیه السّلام با مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت اینقدر ما سینه می‌زدیم برایش یا نه به زور هم یك مجلسی می‌گرفتیم حالا نعوذ بال له نعوذ بال له فرض كنید كه مثل مجالسی كه برای امام هادی یا امام باقر علیه السّلام ... كه خب می‌گویند یك سمی‌خوردند و بس چرا؟ چون حتماً برای امام حسین اینطور شد چون شمشیر زدنند چون تكه تكه اش كردند چون فرزند شیرخوارش را با تیر زدند چون فرزند برومند و بزرگش حضرت علی اكبر را اینطور كردند چون ذراریش را به این كیفیت درآوردند.

 تمام اینها این قضیه را مصیبت نگاه كردن است و هر مقدار كه مصیبت بیشتر بشود بیشتر بر سرمان می‌زنیم، حالا اگر امام حسین را با یك ضربه شمشیر زده بودند اینقدر توی سرمان می‌زدیم؟ نه. ولی چون با تیغ به پیشانی زدند، چون با تیر به قلب زدند چون این كیفیت به شهادت رساندند، چون بدنش را زیر اسبها انداختند، چون این كار را كردند هی داد بیشتر هی فریاد بیشتر هی تحریك كردن بیشتر. نگاه‌ كنید مجالسی كه دارید می‌بینید دیگر. آی فلان آی آنطور، آی داد آی بیداد كردن حنجره خودشان را هم پاره می‌كند كه چی؟ كه هی مصیبت بیشتر شده اولیاء خدا به این قضیه نگاه می‌كنند چه نور بیشتری! چه عشق بیشتری چه بهاء بیشتری! چه رفعت بیشتری! چه رتبه بیشتری! چه الطاف بیشتری! چه عنایات بیشتری! چه تقرب بیشتری! و چه وحدت بیشتری! هی به آن كیفیت دارد نگاه می‌كند، آنها به این كیفیت، این معنا و مقصود مرحوم آقای حداد و مرحوم آقا رضوان ال له علیهما در كتاب روح مجرد است كه بی خبران این نكته را در نیافتند و به انتقاد پرداختند كه در جریان كربلا مصیبت چهره ماهوی خود را تغییر داده، هویتش همان است.

 هویتش همان وجود خارجی است، ماهیتش و حد و رسمش تغییر پیدا كرده ما این را مصیبت می‌پنداریم او ترقی دارد می‌بیند استقبال می‌كند ... البته این فیا سیوف خذینی كلام سیدالشّهداء نیست. یك وقتی اشتباهاً این مطالب را نگیرید. دیده شده در بعضی از اعلانات و پرچمها می‌نویسند كه ان كانَ دینُ محمدٍ لا یستقیم الا بقتلی فیا سیوف خذینی كه از حضرت سید الشهدا نقل می‌كنند این مطلب مربوط به حضرت نیست. بلكه مربوط به یكی از واعظین مصری است كه اشتباهاً نقل می‌كنند، خب البته عباراتی دراین زمینه هست اما این عبارت عبارت مربوط به سیدالشّهداء نیست و كسی به عنوان سیدالشّهداء هم نقل نكند این عبارت را.

 این استقبالی كه سیدالشّهداء دارد از این جریان می‌كند استقبال از لطف است استقبال از مقامات است استقبال از تسلیم است، استقبال از رضاست. تا وقتی هم كه از روی زین به زمین می‌افتد روی خاك می‌افتد حضرت سرش را می‌گذارد روی خاك و می‌گوید تسلیما برضائك تا آن دم آخر تا آن دم آخر دست بر نمی‌دارد و از آن مرام تعدّی نمی‌كند از آنچه را كه امضاء كرده دست بر نمی‌دارد تا لحظه آخر. این می‌شود تبدل مصیبت، تبدل مصیبت این است خب راجع به این مطلب الحمدل له رفقا و دوستان تا آنجایی كه باید مطلب مشخص بشود مسئله را دریافتند و كلام امام صادق علیه السّلام نسبت به عنوان خب در اینجا نسبت به این قضیه دیگر مطلب و شرح و بیانش تمام شد و نكته و قضیه برای دوستان خب روشن بود ولی یك قدری بیشتر و واضح تر شد.

 ماه رمضان را در پیش داریم ماه بسیار مهم و ارزشمند كه در طول سال فقط یك ماه را خداوند نصیب ما كرده در طول سال انسان مستحب است كه در هر ماه سه روز روزه بگیرد اما آن روزه ای كه در آن موقع می‌گیرد با روزه ای كه در ماه رمضان می‌گیرد تفاوت دارد. انگارخداوند در ماه رمضان رحمت خود را برای بندگان خیلی وسیع كرده خیلی باز كرده و نسبت به ماه رمضان بزرگان خیلی عنایت داشتند. ماهی است كه به فرمایش رسول خدا دعیتُم فیهِ الی ضیافَة ال له در این ماه به ضیافت خدا دعوت شدیم یعنی رسول خدا واقعیتی كه دارد خودش ادراك می‌كند دارد به ما می‌گوید كه این ماه را نباید از دست بدهی، تا سال دیگر معلوم نیست كی زنده می‌ماند یا نمی‌ماند یا توفیق برای سال آینده چیست؟ فعلًا خداوند این ماه را باز كرده و باب رحمت خودش را در این ماه باز كرده.

 حضرت فرمودند ملعون آن كسی است كه این ماه بر او بگذرد و مشمول رحمت خدا نشود. خیلی عجیب است خیلی عجیب است، این عبارت عبارت عجیبی است یعنی آنقدر خداوند در این ماه از وسائط و وسائل برای رحمت و برای بخشش در این ماه ریخته كه مگر كسی با عناد و با غرض بیاید پشت كند با عناد بلند شود بیاید تأكیدها در این زمینه بسیار زیاد بوده سفارشاتی كه بزرگان داشتند خیلی بوده مرحوم آقا همیشه قبل از این ماه توصیه داشتند برای افراد كه سعی كنید آنچه كه مورد نظر اولیاء و مورد نظر رسول خداست ... نه صرفاً یك گرسنگی دادن و بعد به انتظار كشیدن برای اینكه كی افطار می‌شود. مردم می‌گویند خب بالاخره واجب شد آمدیم وارد در ماه رمضان شدیم قضیه انشاء ال له تمام می‌شود روز اول می‌شمارند خب بیست و نه روز دیگر مانده روز دوم را می‌شمارند و همین طور می‌گویند نصفه می‌گذرد می‌گویند خب دیگر چیزی نمانده دیگر.

 حالی ما باید داشته باشیم كه بر هر روزی كه از ما می‌گذرد باید مصیبت از دست دادن یك روز در ما باشد كه یك روز گذشت و یك روز به اتمام ماه رمضان نزدیك شدیم این حال اگر برای ما باشد چطور می‌شود انسان این حال را تأمین بكند؟

 غذا به مقدار باید بخوریم معده خود را سنگین نباید بكنیم در ماه رمضان مراقبه خودرا باید بالا ببریم ارتباط با افراد مختلف و صحبتهای مختلف اثرات روزه را در انسان از بین می‌برد، نشستن و صحبت كردن در مسائل دنیوی اینجا چی شد؟ آنجا چی شد؟ فلان، كشور چه اتفاقی افتاد و این قضایا هیچ به درد ما نمی‌خورد، هیچ، اصلا، این را به رفقا بگویم بدانیم یا ندانیم اوضاع عالم بر وفق خودش می‌گذرد این وسط كلاه سر ما رفته. نشستن و صحبت كردن و اینجا چی شد و آنجا چی شد و این آمد و آن رفت و فلان و این چیزها تمام اینها خساراتی است كه متوجه ما و شما خواهد شد ما باید به كار خود بپردازیم، صحبت كردن‌های بی‌جا ارتباط با افرادی كه اهل دنیا هستند مسائل را به مطالب روزمره گذراندن، هر چه سعی كنیم كمتر در این ماه صحبت كنیم این زبان را ببندیم كمتر صحبت كنیم، فقط به مطالب ضروری‌ بپردازیم صحبت كردن عادی حالا در باب صمت كه انشاءال له بعدها اگر خداوند قسمت كند برسیم در آنجا توضیح می‌دهیم كه صبحت كردن عادی آن ذخیره انسان را تهی می‌كند حالا به غیبت و تهمت و اینها كه خدای نكرده به آنجاها بگذرد كه آن كه یك مسئله دیگری دارد.

 همین صحبت كردن‌های عادی: كجا رفتی؟ كجا آمدی؟ كی سر كار رفتی؟ كی برمی‌گردی منزل؟ امشب كجا می‌روی؟ نگوییم، تجربه كنید. از صحبت كردن های زیاد، ارتباط با افراد، آنهایی كه اهل دنیا هستند به اخبارهای بی نتیجه و مسائل بی توجه و غیرمفید توجه كردن و گوش دادن، تفكر در خود و به حال خود پرداختن، اذكار را گفتن به ذكر لا اله الا اللَه انسان در طول روز مشغول باشد اگر هم نمی‌تواند در میان جمع هست می‌خواهد ذهن خودش را منصرف كند در دل خود بگوید و ذهن خودش را از جمع بیرون ببرد آن تأثیرات نسبت به او كمتر خواهد شد اغلب شبها را مقدار معظم از شب را به بیداری گذراندن مخصوصاً نزدیك به اذان صبح یكی، دو ساعت حداقل نزدیك به اذان را انسان بیدار باشد به تلاوت قرآن و به نماز مشغول باشد، نماز را با صوت بخواند آهسته نخواند نور ملایم و كمی در اتاق باشد و قرآن بخواند و در نمازهای خود قرآن را از رو بخواند یك سوره را در نظر بگیریم یك سوره را به قسمتهای مختلف ... (مطالبی كه عرض می‌كنم مسائلی بوده كه بزرگان برای بخصوص ماه رمضان این مطالب را تذكر می‌دادند) عطر استعمال كند و بداند كه در شبهای ماه رمضان خداوند متعال قسمتهای خاصی را نصیب بندگانش می‌كند و آن روزه ای را كه در روز گرفته است در شب تثبیت می‌شود.

 مبادا! عمده شب را به خواب بگذرانید برای خواب وقت زیاد دارید بخصوص برای شبهای ماه رمضان، تلاوت ادعیه ای كه مأثور است در این ماه بسیار مؤكد است و همینطور قرائت قرآن كه رسول خدا فرمودند این ماه انفاسكم فیه تسبیح نومكم فیه عبادة نفس كه می‌كشید خداوند در این ماه تسبیح خودش قرار می‌دهد اگر خوابی برای رفع كسالت برای انسان در این ماه عارض می‌شود خداوند به حساب عبادت می‌گذارد معنایش این است كه انسان خودش را در موقعیت استجلاب انوار الهی قرار بدهد دیگر در آن صورت خوابش هم مانند عبادت خواهد شد حركاتش در آنجا تبدیل به عبادت خواهد شد. خلاصه نعمتی است كه خداوند عطا كرده. چه نعمتی؟

 مگر مرحوم آقا نفرمودند در كتاب خودشان كه مرحوم آقای حداد بعد از گذشت ماه رمضان به عنوان تشكر از الطاف الهی كه این نعمت نصیبشان شده زیارت دوره می‌كردند زیارت أعتاب مقدسه می‌كردند، چه معنایی را ادراك می‌كردند آنها در این قضیه؟ فقط انسان یك ماه گرسنه‌گی بكشد این هم‌ شد ضیافت؟ دعیتُم فیهِ الی ضیافة ال له انسان یك ماه امساك كند و همین؟ انسان بیاید و از این گرسنگی در این ماه بخصوص استفاده را بكند به آن نقطه ای كه آنها در آن نقطه قرار دارند انسان خودش را نزدیك كند و بگذارد كه حداقل آثار این ماه تا ماهها در وجود او باقی بماند، آن وقت این تشكر را هم دارد، تشكر از اولیاء، تشكر از ائمه معصومین، زیارت آنها برای رسیدن به این نقطه خلاصه مطلب مر حوم آقا می‌فرمودند طبق دستور بزرگان در این ماه انسان باید بر كنار قلب خودش بایستد مانند یك نگهبان و غریبه ها را از ورود در قلب حاجز باشد مانع باشد، نگذارد كسی به غیراز او به قلبش وارد بشود، نگذارد خطوراتی به ذهنش بیاید آن مسائلی كه در گذشته در طول روزمره در طول ماهها برای او بوده، نگذارد در این ماه باشد، مواظب بر قلب و مواظب بر خودش باشد و این دل را كه حرم و حریم الهی است برای صاحب خانه محفوظ نگه دارد. انشا ءال له امیدواریم خداوند متعال ما را موفق كند كه اینچنین روزه بگیریم و اینچنین از نعمتهای ضیافت الهی برخوردار باشیم.

 ال لهُمَّ صَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّد